

مبانی علم عروض

از میان علوم لغت عربی، یعنی علومی که با زبان و کلمات ارتباط دارد، علم عروض دارای وضع خاصی است. رشته‌های دیگر این علوم مانند علم لغت به معنی خاص و صرف و نحو و فنون بلاغت بتدریج به وجود آمده و با کوشش دانشمندان متعددی در طی مدتی دراز بنیاد آن استحکام یافته و کامل شده است. اما علم عروض، بی آن که هیچ سابقه‌ای در زبان و ادبیات عرب داشته باشد، یکباره از جانب یک تن ابداع شده و چنان نزد اهل فن قبول عام یافته که کسی در اساس آن تصرفی روا نداشته و تا امروز این اساس همچنان مقبول و متقن مانده است.

واضع این علم دانشمندی از مردم بصره است که نام و نسب او ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد بن عمر بن تمیم البصری الفراهیدی (یا الفرهودی) الیحمدی است. این دانشمند در حدود سال ۱۰۰ هجری در بصره به دنیا آمد و تاریخ وفاتش را که هم در آن شهر اتفاق افتاد به اختلاف سالهای ۱۳۰ و ۱۶۰ و ۱۷۰ و ۱۷۵ هجری نوشته‌اند و ظاهراً دو عدد آخر به صواب نزدیکتر است.

علم عروض علم اوزان شعر عربی است. در معنی این لفظ نیز اقوال یکسان نیست بعضی گفته‌اند که «آن را از بهر آن عروض خواندند که (معروض علیه) شعر است، یعنی شعر را بر آن عرض کنند تا موزون از ناموزون پدید آید... و آن فعلولی است به معنی مفعول^۱». بعضی دیگر معتقدند که این لفظ به معنی «چوبی باشد که خیمه بدان قائم ماند^۲» و چون قوام بیت شعر به قسمت آخر مصراع اول است،

۱ - المعجم . چاپ دانشگاه تهران - ص ۲۴ .

۲ - همان کتاب . ص ۲۸ .

این قسمت را مجازاً «عروض» خوانده‌اند و آنگاه این لفظ از باب تسمیه کل به اسم جزء بر علمی که از اوزان شعر بحث می‌کند اطلاق شده است. عقیده دیگر آن است که «عروض» در لغت عربی ماده شتر توسن را می‌گویند و اوزان شعر را که شاعر باید رام خود کند به این سبب «عروض» خوانده‌اند. نظر آخرین آن که «العروض» لقب شهر مکه است و چون خلیل بن احمد این علم را در مکه وضع کرد آن را به این نام خواند.

از توجه به این عقاید مختلف متعدد بخوبی معلوم می‌شود که معنی کلمه «عروض» از آغاز درست روشن نبوده است. اما چگونگی وضع این علم نیز روشن نیست. همه مورخان و علمای لغت که در باره خلیل بن احمد و کیفیت وضع علم عروض گفتگو کرده‌اند متفق‌اند در این که پیش از او هیچ کس در زبان عرب قواعدی برای اوزان شعر نمی‌دانسته و کمترین سابقه‌ای در این باب وجود نداشته است، به این سبب وضع عروض را نوعی از الهام شمرده‌اند. گفته‌اند که خلیل بن-احمد مردی متعبد و زاهد بود و به خانه کعبه رفت و دعا کرد که خداوند علمی به او ببخشد که پیش از آن به هیچ بشر نداده باشد. چون از حج باز آمد دعایش مستجاب شد و خداوند علم عروض را به او الهام کرد.^۱

این افسانه خود دلیل اعجابی است که معاصران و متأخران خلیل از کیفیت اختراع بی سابقه او داشته‌اند. در هیچ یک از کتب تاریخ و لغت نیز کسی در ابتکار خلیل شک نکرده است و هیچ جا اشاره‌ای به علمی در زبان دیگر. که خلیل قواعد عروض را از آن اقتباس کرده باشد، نشده است.

یگانه مؤلفی که در اصالت ابتکار خلیل شبه‌ای کرده است ابوریحان بیرونی است که در کتاب «تحقیق ماللهند» هنگام بحث از قواعد اوزان شعر هندی و مقایسه آن با عروض عرب اشاره‌ای به این معنی دارد و عجب آن که قول او هیچ در کتب دیگر نقل نشده و انتشاری نیافته است.

۱ - درباره معانی مختلف این کلمه رجوع شود به تاج العروس ج ۵ ص ۴۰ - ۴۱
 ۲ - ابن خلکان. چاپ بولاق، ج ۱ ص ۱۷۲.

اما علاوه بر اشاره‌ای که خود آن دانشمند بزرگ به امکان استفاده خلیل از اصول علمی عروض هند کرده است، مشابهت‌های متعدد میان عروض عرب و عروض هند بر حسب آنچه در کتاب‌الهند آمده است وجود دارد که شایان توجه است. از آن جمله نخست افسانه‌ای است که به روایت بیرونی میان مردم هند درباره آغاز پیدایش علم لغت و علم اوزان شعر رایج بوده است خلاصه این داستان آن است که «یکی از شاهان هند به یکی از زنان حرم خود سخنی گفت و او درست معنی آن را در نیافت و بر سر این معنی شاه خشمگین شد و چنان که عادت هندوان است از خوردن دست کشید و در به روی خود بست تا یکی از دانشمندان به نزد او رفت و او را دلداری داد به این که علم صرف و نحو به او خواهد آموخت تا دیگر چنین اشتباهی در سخنانش روی ندهد آنگاه این دانشمند به بتکده «مهادیو» رفت و نماز خواند و تسبیح گفت و روزه گرفت و زاری کرد تا آن که خدا بر او ظاهر شد و قواعدی آسان به او بخشید، (مانند قواعدی که ابوالاسودالدثلی در عربی وضع کرده است) و وعده داد که او را در وضع جزئیات و فروع علم تأیید کند. پس دانشمند نزد شاه باز گشت و آن اصول کلی را به او آموخت و این مبداء علم لغت نزد هندوان شد. و آن دانشمند در دنبال بحث صرف و نحو علم «چند» را که علم اوزان شعر و مقابل علم عروض است قرارداد. «بنا بر این در هند نیز وضع علم لغت و عروض را نتیجه تأییدات یا الهام ربانی می‌شمرده‌اند.

سپس بیرونی می‌نویسد: نخستین کسی که این صنعت را استخراج کرد «پنگل و چلیت» بود و کتابهای معمول در این باب بسیار است و مشهورتر از همه کتاب «گیست» است که به نام نویسنده آن است و حتی علم عروض را نیز به این لقب می‌خوانند. دیگر کتاب «مرگلانچن» و کتاب «پنگل» و کتاب «اولیانده» را نام می‌برد و می‌گوید که این کتابها را نیافته و نخوانده است و فقط آنچه را که از قواعد عروض هندیان دریافته بیان می‌کند.

اما وجوه مشابهت و مشارکت میان عروض عرب و هند بر حسب آنچه بیرونی

گفته است از این قرار است :

۱- بیرونی می گوید که « هندوان در شمارش حروف صورت‌هایی بکار می‌برند مانند آنچه خلیل بن احمد و عروضیان ما برای ساکن و متحرك معمول دارند . » صورت خط معمول در عروض عرب آن است که برای حرف متحرك « هائی يك چشمه مانند آن که در ارقام هند آن را صفر خوانند ، » می‌نویسند و برای حرف ساکن « الفی مانند آن که در حساب جمل آن را یکی نهند ، برین مثال : « ۱۰ » ، هندیان نیز دو صورت به کار می‌برده‌اند . براین شکل :

اولی را از طرف چپ « لگك » می‌خواندند که خفیف بود و دومی را « گُر » ، که ثقیل، شمرده می‌شد . هر ثقیلی از حیث وزن دو برابر خفیف بشمار می‌آمد و دو خفیف ممکن بود به جای يك ثقیل بنشینند .

ابوالریحان به استنباط خود می‌گوید که خفیف و ثقیل معادل با ساکن و متحرك عربی نیست؛ بلکه خفیف به يك حرف متحرك اطلاق می‌شود و ثقیل عبارت است از يك متحرك و يك ساکن در پی آن، مانند سبب در عروض عرب .

۲- بیرونی سپس می‌گوید : همچنان که اصحاب ما قالب‌هایی برای نشان دادن بناهای شعر از « افاعیل » ساخته‌اند و رقم‌هایی برای متحرك و ساکن هر قالب قرار داده‌اند که از موزون به آنها تعبیر می‌کنند هندوان نیز برای انواع ترکیبات خفیف و ثقیل و تقدیم و تأخیر آنها و حفظ انواع وزن بدون شمارش حروف ، القابی گذاشته‌اند که وزن مفروض را با آن القاب بیان می‌کنند .

« لگك »^۲ يك « ماتر »^۳ یعنی يك واحد وزن محسوب می‌شود و « گُر »^۴ دو ماتر یعنی دو واحد است . هر يك از این دو رکن نام‌های متعدد دارند . اولی « لا » و « كل » و « روپ » و « چامر » و « گره » نیز خوانده می‌شود و دومی را که ثقیل باشد به نام‌های

۱- المعجم . چاپ دانشگاه تهران - ص ۲۹ .